

كرامات وخصييات

تدوين

بشار الفيصلی

این کتاب مجموعه ای است از کرامات و غیبیاتی که انصار دعوت سید احمد الحسن
وصی و فرستاده ی امام مهدی علیه السلام نقل می کنند و شاهدیست بر حقانیت این دعوت مبارک.

برای شناخت بیشتر درباره دعوت سید احمد الحسن علیه السلام
می توانید آدرس سایت زیر مراجعه کنید:

www.almahdyoon.org

مقدمه

حضرت عیسی بن مریم علیه السلام می فرماید: (آدمی جز با طعام زنده نیست ، بلکه (زنده است) به سخن پروردگار) و وصی آل محمد علیهم السلام می فرماید: (با طعام آدمی می میرد ، و به سخن پروردگار زنده می گردد) مرگ و زندگی هر دو وابسته به خوراک است پس چگونه و چه هنگام آدمی با غذا زنده است و با آن نیز می میرد؟؟

بر همگان هویدا است که انسان ترکیبی از جسم و روح است،، خدای متعال می فرماید: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم ... ،

مسئلاً این ترکیب دوگانه، طعام دوگانه نیز می طلبد، بدیهی است این دو غذای روح و جسم باهم متفاوت بوده، و این ترکیب دوگانه، انسان را ملزم به مراعات حق طرفین می کند، لذا نه افراط و نه تفریط و این امر جز با شناخت منهج ثقلین (قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام) در این باره میسر نیست .

۱- قرآن کریم به کرامت آدمی در پی دمیدن روح، و نه به هنگام خلق جسد تصریح نموده!!

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^(۱)

(هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!!)

۲- و در روایتی از ائمه علیهم السلام چنین آمده است: (خداوند ما را (به شکل) ارواح آفریده بود ، پیش از آفرینش آدم به دو هزار سال) .

و نیز در افضلیت روح بر جسم از اهل بیت علیهم السلام روایات بسیار نقل شده است:

از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام : (مثل روح مؤمن و جسدش همانند گوهری در جعبه است اگر گوهر از آن خارج شد جعبه را رها کن و آن اهمیتی ندارد)^(۲)

بلکه روح در اوصاف و سخنان اهل بیت علیهم السلام محاط بر جسم، و باعث انقطاع شهوات آن است ؛

امام صادق علیه السلام می فرماید : (همانا ارواح و جسم درهم نمی آمیزد و هم خوراک نمی شود و مسلماً روح بر بدن احاطه دارد).^(۳)

نیز در حدیثی از امام صادق علیه السلام : (هنگام قبض روح (قطع ارتباط آن با جسم) روح مؤمن و غیر مؤمن همچو سایبانی بر فراز جسم باقی مانده و هر آنچه بر جسم می گذرد را می بیند).^(۴)

بنابراین باب قیاس جسم و روح مسدود بوده و به این خاطر آمده است که با طعام آدمی می میرد، بلکه هرکس فارغ از روح شده به جسم خود پردازد مصداق آیه ذیل می باشد : ﴿...إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾^(۵) (... آنان فقط همچون چهارپایانند ، بلکه گمراه ترند!)

بنابراین اعتدال در ادای حق طرفین (روح و جسم متناسب با نیاز) جهت ارتقاء و تعالی روح و جسم امری ضروری است، گرچه انسان غالباً به جسم و نیازهای آن می پردازد و می بینیم به هنگام بیماری فوراً به نزد اطباء رفته، آیا جهت بهبودی روح چنین اقدامی می کند؟؟؟ مسلماً راه کار، در میانه روی، اعطای حق هر طرف متناسب با نیاز، و پایمال نکردن حق طرف دیگر می باشد، بنابراین انسان نباید از چهارپایان گمراه تر شود و نه روش راهبان را پیش گیرد (نه افراط و نه تفریط)، هم چون آنان خود را حبس کرده، آنچه خدا حلال نموده بر خویش حرام کند؛ آری، زهد در امور دنیوی امری ستودنی است،

۲ - مختصر بصائر الدرجات: ص ۳ .

۳ - مختصر البصائر: ص ۳.

۴ - من لا یحضره الفقیه: شیخ صدوق ج ۱ ص ۱۹۳.

۵ - فرقان: ۴۴.

چراکه جای گذراست و نه مستقر همان طور که امیر مؤمنان علیه السلام از آن تعبیر نموده اند (دارممر لا مقر) ، لکن پیروی از مسلک یهود و نصاری و سد راه بر خود صحیح نبوده، و این رویه نزد اهل بیت علیهم السلام مردود می باشد ، و آن ، تطبیق فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است (راه و منش بنی اسرائیل را پیش خواهید گرفت ...) ؛ بنابراین زهد و رهبانیت در تضاد است ...، اما منش اهل بیت علیهم السلام : (کسی که به امور مسلمین اهمیت ندهد، از آنان نیست) و نیز (لا رهبانیه فی الاسلام) یعنی رهبانیت در اسلام نیست، پس زهد بنیان اجتماعی را دچار آسیب نمی کند و آیا زاهدتر از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله کسی بود، و خدای (عزوجل) وی را مورد خطاب کرده می فرماید : ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾^(۶) (پس هنگامی که از کار مهمتی فارغ می شوی به مهم دیگری پرداز) .

و در توصیف یاران قائم علیهم السلام آمده که به هنگام گذرا از پل صراط هم چون انبیاء بوده چراکه شیردل (دلیر) در روز و راهبان (پارسایان) شب بوده اند .

لازم است بدانیم تمامی نیازهای جسم، همان نیازها و ما یحتاج روح است منتهی در قالبی متفاوت، برای مثال : ضروری است فضلات بدن را از آن دفع کنیم، چراکه در غیر این صورت به زهری کشنده تبدیل خواهند شد، آیا تا به حال اقدام به دفع فضلات از روح کرده ایم؟؟؟ دانش های هرزه و باطل روح را نابود می سازند، لذا قطعاً روح جهت ارتقاء نیاز به تخلیه و تنزیه از این فضلات بوده تا به جایگاهی پاک جهت استقبال فیض الهی مبدل گردد؛ می فرماید : ﴿... فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ﴾^(۷) (... کسی که به طاغوت [بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد ...)

لذا کفر به طاغوت و به دور افکندن اوهام، زمینه را برای دریافت فیض الهی مهیا می کند، برای مثال تطهیر روح سبب ازدیاد رؤیای صادقانه در خواب می شود ، پس هر اندازه آدمی در تزکیه روح تعالی یابد و آن را از علوم ابلیس منزله سازد رؤیاء را در خواب هم چون روز روشن خواهد یافت، و این تعبیر در روایت اهل بیت علیهم السلام مشهود است، به نقل از

۶ - إشراح : ۷.

۷ - بقره : ۲۵۶.

نوفلی: به ابی عبدالله صادق علیه السلام عرض نمودم: (گاهی) مؤمن خوابی می بیند و همان طور که دیده رخ می دهد، و شاید خوابی بی معنی بیند!!؟

فرمود: (مؤمن اگر بخوابد از روح آن موجی ممدود رو به آسمان صاعد می شود و هر آنچه روح مؤمن در ملکوت آسمان در موضع تقدیر و تدبیر ببیند حق است...) ^(۸).

و نیز اهل بیت علیهم السلام ارتباط میان روح و طهارت جسم را قطعی می دانند، در کافی ج ۲ ص ۱۶۶ به نقل از ابو بصیر: شنیدم ابا عبد الله علیه السلام می فرماید: (مؤمن برادر مؤمن است ، همچون یک جسم، اگر عضوی از اعضای آن به درد آید، آن را در تمام تنش احساس می کند، و ارواحشان از یک روح (سرشته شده) است، و همانا اتصال روح مؤمن به خدا از اتصال شعاع به خورشید شدید تر است) از امیر المؤمنین علیه السلام در رابطه با ارتباط جسم و روح و رؤیاء نقل است: (مسلمان در حال جنابت نمی خوابد، و نمی خوابد مگر بر طهارت و اگر آب نیافت با خاک تیمم کند، که همانا روح مؤمن به نزد خدای متعال رفته وی از او استقبال می نماید و مبارك می گرداند، پس اگر اجلش فرا رسیده بود آن را در رحمت خویش می نهاند و اگر اجلش فرا نرسیده بود او را با اُمنائش از ملائک می فرستد که به جسدش برگردانند). ^(۹).

اینک پس از شرح و توضیح اهل بیت علیهم السلام در این رابطه، آیا ممکن است دانایی بگوید: امکان ارتقاء انسان به سر حد اظهار کرامات، معجزات و غیبیات وجود دارد، حال آنکه هرزه افکار را به دور نیفکنند و منش اهل بیت علیهم السلام را پیشه نکند؟؟؟

حال بگو به پروردگارت قسم، آیا ممکن است خدای متعال آیات و تأییدات خویش به دست غیر اولیائش ظاهر نماید؟؟ اینک معنای ظهور آیات و کرامات به دست سید، منصور آل محمد صلی الله علیه و آله سید احمد الحسن فرستاده امام مهدی علیه السلام به تمامی جهانیان چیست؟؟؟ آری، سخنی که مردم آن را زمزمه می کنند، (من کان مع الله کان الله معه) هر که با خدا باشد خدا با اوست معنایش همین است که او را تأیید و توفیق می دهد ﴿عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا

۸ - امالی: شیخ صدوق ص ۲۰۹.

۹ - علل الشرایع: شیخ صدوق ج ۱ ص ۲۹۵.

يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ ﴿١٠﴾. (دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می‌دهد ...)

کرامت مختص کسانی است که خدای سبحان از آنان خشنود باشد، لذا معجزه و غیب گویی و کرامات نزد اولیاء الله، بسیار فوائد دارد، از جمله، هوشیار کردن مردم و خارج نمودن آنان از غفلتی که خود را در آن وا نهادند؛ معجزه ای که به دست امام هادی علیه السلام با ملعون متوکل عباسی روی داد، جهت فهماندن ملعون بود، آن ملعون شیری را سه شبانه روز گرسنه نگاه داشت و سپس امام هادی علیه السلام را بر آن وارد نمود، شیر نزد امام علیه السلام در خاک می غلطید ...، آیا آن ملعون از این نشانه الهی پند گرفت؟؟ و یا ﴿اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ هوا و هوس خود را خدای خود قرار داد و نیز معجزه ای که خدا آن را به دست سرور اوصیاء علیهم السلام نمایان کرد، به هنگام مباحثت ابن الکواء (گرگ صفت) نزد امام علیه السلام، امام این آیه را تلاوت نمود: ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾^(۱۱) (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم!

و فرمود: مردمی می‌آیند که رهبرشان گرگ خواهد بود، و آیا این خبر غیبی سودی به حال این شخص کرد، و نیز اخبار یکی از سربازانش در جنگ نهروان به آنچه در نهران وی بود، عده ای به نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمده و خبر عبور خوارج از نهر را دادند، امام علیه السلام به آنان بی‌اعتنایی کرده و خبر را تکذیب نمود، یکی از سربازان با خود گفت بخدا قسم اگر آنان را آن سوی رود بینم تیر به سینه اش می‌زنم و هنگامی که رسیدند دروغ مخبرین، و عدم عبور خوارج از رود، برای او آشکار شد امیر مؤمنان علیه السلام رو برگرداند و به کنایه فرمود: اینک چه می‌گویی آیا تیر به سینه ام فرو می‌کنی؟؟ ...

آگاه باش اگر از شیطان تبعیت کرده، به تکذیب وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام بی دلیل مسارعت نمودی، به حال متوکل عباسی و ابن الکواء دچار خواهی شد؛ آری، چراکه

نفس خبیثه، فیض الهی را متحمل نشده، و اگر بکوشد، خواهد سوخت، بنابراین آدمی ملزم به تطهیر خویش تن بوده، تا توان درک نشانه های الهی را داشته باشد و حال اگر در زمان حیات معصومین علیهم السلام بود و معجزات آنان را بلا تطهیر روح می دید آن را سحر و جادو ... می دانست ؛

امروز همان معجزات انبیاء الله بر شما مکرر می شود پس کجایند دانایانی که خود را از عذاب دوزخ برهانند؟؟؟ والله والله والله، اگر سید منصور (احمد الحسن) فرستاده امام مهدی علیه السلام را نصرت ندهید، پشیمان شده و منفورترین اُمت خواهید بود، (عن قریب إنشاء الله)، و یا بگو، اگر خود را نصرت (یاری) ندهید و إلا ، امام و وصی وی منصورند و لو به يك شاخه از درخت نخل همان طور که سید و سرورم امام مهدی (مکن الله له فی الأرض) (گر بخواهم، با شاخه از درخت نخل بر آمریکا فائق می آیم و به آنها نشان می دادم که چگونه هر که با خدا است بردشمنان او غلبه می یابد).

از شما می پرسم، تا به کی ظلم و ستم در حق آل محمد صلی الله علیه و آله؟؟

لذا، اگر از اهل علم و معرفتید چرا از حق پیروی ننموده به آن اذعان نمی کنید؟؟ (پس بشتابید بسوی آن) خدایتان بیامزد ؛ نام اول مهدیین را در کتب شیعه وجود دارد، (کتب خاص شیعه اثنی عشری همچون کافی، توحید، بحار انوار و سایل شیعه و غیره...) ، مسکن، نسب، عمر و محل سکونت وی در بدو ظهور و دیگر نشان ها ؛ پند نگرفتید خدای (عزوجل) شما را رحم کند و إعجاز و کرامتی نشان دهد ، آیا اندرز پذیری هست که خود را از آتش دوزخ در امان بدارد؟؟

و در آخر، فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام: **(حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا)** (خود را بازخواست کنید قبل از آنکه بازخواست شوید).

و اکنون کتاب برادرم بشار فیصلی (جزاه الله خیراً) را تقدیم شما می کنم، سوگند به خدا که جز معجزات آل محمد صلی الله علیه و آله نیست.

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا﴾^(۱۲)، (بگو:

این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس می خواهد کافر گردد!! ما برای ستمگران آتشی آماده کردیم که سراپرده اش آنان را از هر سو احاطه کرده است! و اگر تقاضای آب کنند، آب برای آنان میاورند که همچون فلز گداخته صورتها را بریان می کند! چه بد نوشیدنی، و چه بد محل اجتماعی است!).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين مالك الملك مجرى الفلك مسخر الرياح فالق الإصباح ديان الدين رب العالمين الحمد لله الذي من خشيته ترعد السماء وسكانها وترجف الأرض وعمارها وتموج البحار ومن يسبح في غمراتها .

اللهم صل على محمد وال محمد الفلك الجارية في اللجج الغامرة ، يأمن من ركبها ويغرق من تركبها ، المتقدم لهم مارق ، والمتأخر عنهم زاهق ، واللازم لهم لاحق .والحمد لله وحده ...

• به نقل خدتن از انصار امام مهدی (ع):

سید احمد الحسن به همراه یکی از انصار المهدی علیه السلام در سامراء به زیارت امامین عسکرین علیهم السلام مشرف شده بود و پس از عودت به بغداد سوار ماشینی شده، سپس پیرمردی به همراه جوانی مریض احوال و اِفلج که به سختی سخن می گفت سوار شد ...، شخص همراه سید، بعد از این که مکان خود را به جوان داد به کنار پدر جوان آمده، و احوال فرزند بیمارش را جویا شد ... پیر مرد گفت مدتی قبل به این بیماری مبتلا شد و اکنون به زیارت آقا امیر المؤمنین علیه السلام می روم و شفایش را از او مسألت می کنم ... آنگاه سید احمد الحسن چندی از آیات قرآن را بر جوان تلاوت نمود، در نیمه راه ماشین در محلی توقف کرد ، سید به آن جوان فرمود دستت را تکان بده، تکان داد ... پاهایت را تکان ده، تکان داد ... سپس به جوان فرمود پیاده شو، جوان با زبان رسا گفت نمی توانم، سید بار دوم عرض نمود پیاده شو به خواست خدا می توانی، جوان پیاده شد و شروع به راه رفتن کرد سپس سید آبی در دست گرفت و چند سوره بر آن خواند و رو به جوان عرض نمود پایت را با آن بشوی و جوان کاملاً شفا یافت، سپس به سفر خود ادامه دادند ... و الحمد لله رب العالمین .

• شماری از انصار امام مهدی (ع):

سید احمد الحسن ، شش ماه قبل از سقوط نظام ما را از سقوط صدام با خبر نمود و نیز یکی از انصار را که در آن وقت ساکن بغداد بود، جهت حفظ جان و خانواده مطلع نموده، به وی فرمود رژیم در ماه صفر سقوط می کند ...

• شیخ ناظم عقیلی:

روزی در معیت سید احمد الحسن و شماری از انصار مشغول بودیم و عیالم در منزل تنها بود، در برخی ایام که دیر وقت رهسپار خانه می شدم سخت می ترسید ... و متحیر در امور خانواده و امور ضروری با سید بودم، قضیه را با سید در میان گذاشتم، فرمود یکی از برادرانت با خانواده اش مشاجره می کند و به خانه تو می آید، در آن زمان خانواده ام در استان میسان، و من در نجف اشرف سکنی داشتم با تعجب به سید عرض نمودم چطور... ؟ سید فرمود: انشاءالله که خیر است، و پس از مدتی این چنین شد ... و خدا بر آنچه می گویم گواه است .

• شیخ ناظم عقیلی:

روزی همراه سید احمد الحسن و چند تن از یاران، منزل یکی از انصار بودیم ... شب نشینی به طول انجامید، که در فکر طلب إذن از محضرش بودم، قبل از آنکه سخنی بگویم آقا رو به من فرمود: قصد داری به خانه بروی، روح را شنیدم که آن را می گفت ... قبل از آنکه بگویم من و حاضرین تعجب کردیم و تا آنجا که به یاد دارم سید خطاب به من فرمود: قبل از ذهاب به منزلت استخاره کن و خدا بر آنچه می گویم گواه است ؛ والحمد لله وحده .

• شیخ ناظم عقیلی:

پس از سقوط رژیم فاسد بعث یکی از مراجع تقلید در خارج وکالتی به یکی از شخصیات معروف حوزه داد و آن شخص نماینده رسمی آن مرجع در عراق بود سیداحمد الحسن در آن زمان به ما خبر داد که این مرجع اهدافی در عراق دارد و می‌خواهد آنها را بواسطه آن شخص انجام دهد سپس به وی نارو می‌زند و بر علیه وی منقلب می‌شود و سرانجام وکالت را از وی می‌گیرد ، سیداحمدالحسن با ارسال نامه‌ای او را از آن مرجعیت بر حذر کرد و در اموری که ضامن رهاییش از آن معضل می‌شد نصیحت نمود، ولی متأسفانه آن نماینده از دریافت نامه اِمتناع ورزید چرا که از جانب سیداحمد الحسن بود و پس از مدتی آنچه پیش بینی شده بود اتفاق افتاد، و آن مرجع وکالت را از وی پس گرفت ... و به همین سبب فتنه ای در حوزه علمیه به پا خواست و نتیجه آن منفعت دشمنان آن نماینده بود و صدق کلام سید ثابت شد، و خدا را بر آنچه می‌گویم گواه می‌گیرم .

• شیخ ناظم العقیلی:

چند ماه بعد از سقوط رژیم طاغوتی صدام اکثریت انصار المهدي علیه السلام در محضر سیداحمدالحسن بودند، و به ما خبر داد که او را ترك می‌کنیم چونان که اهل کوفه مسلم بن عقیل را تنها بی یار و یاور ترك نمودند ... سپس سید رو به برجسته ترین انصار (در آن زمان) فرمود: فلانی من را ترك می‌کنی؟؟ آن شخص عرض کرد: (هیئات) نه، هرگز ... انصار از سخن سید مهوت ماندند ، طی مدتی اندک فتنه ای به علت همان شخص مشارالیه روی داد، و همان شخص و اغلب پیروان (در آغاز دعوت) جز یکی دو نفر .. سید را ترك نمودند، سیداحمدالحسن بی یار و یاور (مدتی) خانه نشین بود ... لکن به حمد الله حق نمایان گشت و فتنه برطرف شد، و بیشتر پیروان به سوی آقا برگشتند و به همراه سید تا این زمان به مسیر خود ادامه دادند و تحقق یافت اخبار غیبی سیداحمدالحسن والحمدلله، و خدا بر آنچه می‌گویم گواه است

• شیخ حازم خاقانی:

روزی در محضر سید احمد الحسن و برخی انصار... بودم ، انصار مشغول پرسش از سید در خصوص قرآن کریم بودند و من متحیر در اختیار سؤالی بودم تا این که وقت پرسش و پاسخ تمام شد و به إقامة نماز روی آوردیم ...، در دعا از خدا خواستم که مرا در طرح سؤالی از قرآن کریم یاری کند، پس از اتمام نماز قرآن را گشودم ... و علامتی بر آن صفحه گذاشتم ... حدود دو ساعت سپری شد تا این که سوال مد نظرم را از یاد بردم، ناگهان سید فرمود: شیخ حازم سؤالی در نظر داری؟؟ عرض کردم خیر ندارم، و خدا بر آنچه می گویم گواه است ... اندکی بعد دوباره پرسید آیا سؤالی داری؟؟ گفتم: نه، فرمود: خیر روح خبر از سؤالی می دهد، کمی بعد آن آیه و علامت را به خاطر آوردم و به سید گفتم بله بله ... این سؤال من است ... حضار صلوات فرستادند و الحمدلله رب العالمین .

• شیخ حازم خاقانی:

روزی من و چند تن از انصار امام مهدی نزد سید احمد الحسن بودیم که در رابطه با تفسیر فرموده امام علی علیه السلام سخن می گفت: (از راه های آسمان از من پرسید که من آگاهترم به آن از راه های زمین) در آن اثنا کشفی^(۱۳) دیدم انگار در آسمان اول هستم ... سپس در آسمان دوم ... و بعد در آسمان سوم ... و همین طور تا به آسمان هفتم ... و در هر آسمان سید احمد الحسن و اشیاء دیگری را دیدم .

• شیخ حازم خاقانی:

روزی به همراه عده ای از انصار مهدی علیه السلام در منزل یکی از آنان بودیم، سید احمد الحسن قرآن تفسیر می نمود، و در آن هنگام کشفی دیدم ... من و سید احمد الحسن و بعضی از انصار امام مهدی علیه السلام به سوی آسمان عروج کردیم، سید در آسمان خطبه می خواند و

ملاتک گوش فرا می دادند، آنها بسیار بودند در طرف یمین و یسار و روبرو پشت سر و بر فراز سید، در آن اثنا سخن سید را نمی فهمیدم پس ملاتکه سخنان را در گوشم فرو کردند ... و در پایان از هُول آن موقف و شدت درد گریستم و الحمد لله رب العالمین .

• شیخ حازم خاقانی:

در زمان رژیم طاغوتی صدام در زندان فدائیان بغداد در منطقه زیونه محبوس بودم، در آن هنگام از پیروان سیداحمدالحسن بودم ، در یکی از ایام مرا به سختی شکنجه و بعد مرا به سلول افکندند در آن اوقات مولایم صاحب الزمان را بارها ندا می دادم و در آن لحظه کشفی برایم رویداد، امام مهدی علیه السلام را به همراه نوجوانی تقریباً یازده ساله دیدم، نوجوان دست بر من کشید ...، امام علیه السلام رو به نوجوان فرمود: کنار بیا این از جماعت ماست، پس چون فولاد به پا خواستم و توانایی بی نظیر در خود حس کردم و ... و خدا بر آنچه می گویم گواه است؛ والحمد لله رب العالمین .

• شیخ حبیب سعیدی:

در آغاز ورودم به دعوت محمدی دو بار و یا بیشتر، سیداحمدالحسن را ملاقات کردم و در همان روز به حوزه علمیه، مدرسه امام موسی کاظم علیه السلام رفتم، سپس به حرم مطهر امیر مؤمنان علیه السلام شرف یاب شدم، بسیار محزون بودم و پس از تتمه زیارت ساعتی در حرم باقی ماندم سپس به محل تجمع انصار امام مهدی علیه السلام رفتم، و پس از سلام ... سید را در آغوش گرفتم و پس از آن آقا برای بار دوم مرا به شدت در آغوش گرفت و عرض نمود راحه آل محمد صلی الله علیه و آله را در تو استشمام می کنم کجا بودی؟؟ گفتم در حوزه بودم و می خواستم زیارت امام علی علیه السلام را بازگو نکنم ، دوباره فرمود: بعد از حوزه به کجا رفتی؟؟ ناگزیر وی را با خبر ساختم، فرمود: زیارتت به درگاه خدا مقبول و دعایت مستجاب ... آیا ما را در دعا ذکر کردی؛ و بر شخصی در دعا تأکید نمودی، آن شخص کیست؟؟ آنگاه تفصیل استجاب دعا را در آسمان به من آموخت و فرمود: آنچه دعا نمودی (متناسب به وقتش) در آینده تحقق می یابد و نیز در مورد برادرم که بسیار دعایش کردم، فرمود: از

انصار خواهد بود ولی پس از مدتی، و هر آنچه سیداحمدالحسن فرمود تحقق یافت، همچنین آقا مرا از آنچه در حرم شریف در سر داشتم و هیچ کس نمی دانست مطلع نمود ... (آیا همه این مردم زوار امیر مؤمنان علیه السلام هستند و در روایات، زائران امیر مؤمنان علیه السلام اندکند) و این پرسش درون حرم در ذهنم بود و سید سؤال را بی آن که به زبان بیاورم پاسخ داد، این مردم زائر نیستند، چه بسیار سروصدا و چه اندک زائر؛ پس مبهوت اخبارات غیبی از گذشته و حال و آینده، و نیز مرا از عباداتی که در حرم به جای آوردم خبر داد، پس از اقامه نماز عشاء به من اعمال قبل زیارت را آموخت و فرمود: برادرانت را هم بیاموز تا زیارتشان مورد قبول گردد، پس رو به من کرده زیارت نامه های کثیری به من تعلیم داد که قبلاً آن را أداء می کردم لکن به کسی نمی آموختم پس تعجب کرده، شرمسار شدم و از او تشکر نمودم وی قبول نکرده، فرمود من کیستم که از من تشکر می کنی شکر خدای به جای آر

• شیخ حمیب سعیدی:

روزی هیچ پولی در جیب نداشتم و به کسی نگفته بودم، سیداحمدالحسن به انصارالمهدی پولی نمی داد، همراه بعضی از انصاری که ماشین بودند و قبل از پیاده شدن بطور ناگهانی مقدار پول به من عطا نمود، فهمیدم که خداوند خبرش کرده است .

• شیخ حمیب سعیدی:

روزی در محضر سیداحمدالحسن بودیم، شخص دیگری که او را نمی شناختم نیز حاضر بود او با لباس مبدل متفکر به سید می نگریست، سید ساکت بود سپس روی به آن مرد فرمود: به چه می اندیشی؟؟ ... خداوند را اطاعت کن، به تو بهتر از احمدالحسن عطا می کند، همه فهمیدند که آن شخص به امر سیداحمدالحسن می اندیشید وی سراسیمه شده و صورتش عرق کرد بی آنکه سخنی گوید؛ والحمد لله رب العالمین .

• شیخ حبیب سعیدی:

روزی به همراه انصار المهدی علیه السلام در محضر سیداحمد الحسن بودیم انصار درخواست تفسیر آیاتی از قرآن کردند ، سید پاسخ نداد، انصار مجدداً از حضرتش درخواست کردند ... فرمود: جلسه درس را آغاز نمی کنیم که دوباره قطع کنیم چراکه قرار است زائر و یا میهمانی از دور بیاید ، و پس از سه دقیقه عده ای از استان ناصریه آمده سؤالاتی مطرح کردند ... حضار متوجه اخبار غیبی سید شدند؛ والحمد لله رب العالمین .

• شیخ حبیب سعیدی:

روزی ما انصار امام مهدی علیه السلام قصد (تبلیغ) اعلان ظهور فرستاده امام مهدی علیه السلام در نجف اشرف داشتیم، شبی قبل از عزیمت، سخن در این باره بود، سید به دور از هرگونه رسانه از قبیل رادیو، تلفزیون ... بود، وی فرمود: پرچمها را محکم روی ماشین ببندید که فردا باد شدیدی میوزد ، صبح به همراه آنان بودم، انصار المهدی علیه السلام تثبیت پرچمها را از یاد بردند و به چشمانم وزیدن باد شدید را مشاهده کردم و پس از آن مجبور شدیم که گره پرچم را محکم کنیم ... پس بنگرای جوینده حق و حقیقت ...

• شیخ حبیب سعیدی:

روزی میهمانی به دیدن شیخ حمود (یکی از انصار) آمد و شیخ چیزی برای پذیرایی نداشت و در حال عسر و نداری بود، در آن اثنا در کوبیده شد، سیداحمدالحسن بود، مرغی ذبح شده به وی داد و فرمود: این برای میهمانت، حال آنکه سید در آن مدت به سراغ او نرفته بود، مقام و منزلت سید بیش از این سخنان است و ما نیز خوش در ذکر این غیبات نداشته و لیکن شاید که سبب هدایت و لویک شخص به امام حجت علیه السلام و رهاییش از بند شیطان شود و به فرموده پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به أمير المؤمنين علی علیه السلام: گر خداوند به دست تو فردی را هدایت کند برای تو شایسته تر است از هرآنچه آفتاب به آن بتابد (تمام جهان)؛ والحمد لله .

• شیخ حمیب سعیدی:

به هنگامی که دعوت را شناخته و تصدیق نمودم قصد عزیمت به خویش و قبیله ام کردم، سیداحمدالحسن به من فرمود آنان در آغاز دعوت را پذیرا شده و تو را همراهی می‌کنند ولی پس از مدتی دست می‌کشند ... و همان طور که سید به من خبر داد، اتفاق افتاد، هنگامی که به آنان خبر دادم خوشنود شده و گفتند همه با شما هستیم، لکن بعد از امتحانی یسیر از جانب خداوند از نصرت دست کشیده جز چندی از آنان ... ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم .

• شیخ حمیب سعیدی:

در یکی از زیارات امام حسین علیه السلام، انصار المهدی علیه السلام از نجف تا کربلا را پیاده پیمودند، موقعی که به نجف رسیدم انصار به زیارت مشرف شده بودند، پس به تنهایی قصد زیارت نموده و کسی را از این موضوع مطلع نساختم ، هنگامی که از زیارت برگشتم، من و سیداحمدالحسن بطور ناگهانی همدیگر را دیدیم، ایشان به من فرمودند: زیارت قبول، در حالی که ایشان از رفتنم اطلاعی نداشتند، و من بر این امر واقفم که سید با کسی تعارف ندارد و خوب میدانم سخنی نمی‌گوید مگر اینکه ارزش خاصی داشته باشد، همچنین عبادات و زیارات زیادی را به گونه های متفاوت به من آموخت که قصد بازگویی آنها ندارم والحمد لله رب العالمین .

• شیخ حمیب سعیدی:

روزی در حسینه انصار المهدی علیه السلام در نجف اشرف بودم ومدتی از حضورم در آنجا می گذشت از این رو در بازگشتم به منزل کمی تأخیر ایجاد شد، خانه ی ما در یکی از روستاهای استان بصره بود و در خانه هیچ گونه وسیله ارتباطی از جمله تلفن نداشتیم، یکی از انصار از طرف سیداحمدالحسن آمده، به من گفت به خانه برو و افزود که سیداحمدالحسن می‌گوید، مادرت مشتاق دیدن توست، بعد از اندک مدتی یکی از برادرانم

از بصره آمده و عین فرمایش سید را بازگو کرد که مادرت مشتاق دیدنت می باشد، پس به یاد توصیه سیداحمدالحسن افتادم والحمدلله رب العالمین .

• شیخ حبیب سعیدی:

روزی عمو زاده ام به من گفتم: یاد داری هنگامی که در کنارت نشسته بودم و سیداحمدالحسن ما را خطاب می کرد ... و قصد راه پیمایی به منطقه صافی الصفا، مکاتب علماء، گرداگرد صحن امیر مؤمنان علیه السلام و در آخر مسجد کوفه را داشتیم، شماری از انصار می بایست پیشاپیش ما بانگ ظهور رسول و فرستاده امام زمان علیه السلام می دادند ... همه را انجام دادیم، سپس پسر عمویم گفتم، آن هنگام به ترک همسر و فرزندانم می اندیشیدم، بی هیچ وصیتی ... و ... در آن اثنا سیداحمدالحسن بین خطابه اش به گونه ای سخن گفت که متحیر ماندم، گویی جواب مرا می دهد و روی سخنش با من است، و مضمون سخنانش: (آنکه می گوید همسر و فرزندانم و ثروتم را رها کردم بروم که از جانب من آزاد است، فردا امکان وقوع هر اتفاقی است و امکان هرگونه خطورتی می باشد) و تا کنون پسر عمویم از آن با تعجب یاد می کند والحمدلله رب العالمین .

• شیخ حبیب سعیدی:

از سید احمد الحسن در مورد دعای صاحب الزمان علیه السلام که در باب معانی توحید است پرسیدم (بار خدایا به جمیع معانی آنچه اولیاء امرت تورا با آن می خوانند مسألت می کنم) فرمود: آن را ترک کن اکنون زمان آن نیست، و پس از مدتی، یک سال یا کمتر هنگامی که درسی در توحید می دادند و این دعا را مطرح نمود، این سؤال را بیاد آوردم، ایشان رو به من فرمود: شیخ حبیب به تو نگفتم که زمانش فرا می رسد؛ ... توجه کن، مانند این قضیه در زمان امام صادق علیه السلام روی داد است .

• شیخ حمیب سعیدی:

از سیداحمدالحسن شنیدم که می‌گفت: میان من و خداوند يك سجده است، و هر آنچه از خدا بخواهم به من عطا می‌کند همانا که او بزرگوار است، در یکی از شهبای ماه مبارک رمضان سید پس از اتمام نماز سجده طولانی نمود که در پی آن نتوانست افطار کند و در حال خستگی شدید، می‌گریست غذا مدت زیادی جلوی سید ماند ، انصار علت عدم افطار سید را پرسیدند؟ به آنان فرمود: در أثناء سجودم چیزی از آتش جهنم را دیدم و نعوذ بالله تعالی ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾^(۱۴) (چنان نیست که شما خیال می‌کنید ، اگر شما علم یقین به آخرت داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی‌کرد!) قطعاً شما جهنم را خواهید دید! سپس (با ورود به آن) آن را به عین الیقین خواهید دید .

• شیخ حمیب سعیدی:

در آغاز دعوت به همراه تنی از بزرگان به شهر بغداد و عماره و ناصریه و بصره رفتیم و چندین روز در آنجا باقی ماندیم و هر یک از بزرگان (در مورد این دعوت) سخنی به میان می‌آوردند و من که همراه آنها بودم ساکت ماندم، به هنگام بازگشت سیداحمدالحسن را ملاقات کردیم فرمودند: می‌بایست همه در کلام (امر تبلیغ و اطلاع رسانی) مشارکت کنند و کسی در این بین ساکت نماند، سخن سید با گلایه متوجه من بود، گویی در میان ما بوده و من این را ضمن اخبارات غیبی بشمار می‌آورم؛ و الله المستعان علی ما یصفون .

• شیخ حمیب سعیدی:

شبی یکی از مشایخ انصار شامی برای فرزندانش در خانه نداشت و به همراه سیداحمدالحسن به دور از خانه (تقریباً ۱۰ کیلومتر) بود، پاسی از شب گذشته نگران شد، سید رو به او فرمود: نگران فرزندانت نباش غذا دارند، روز بعد که آمد گفت: به هنگام

برگشتن به خانه مادرم را یافتم که از (شهر) عماره به خانه ما آمده و مواد غذایی زیادی به همراهش آورده و برایشان شام خریده و همانگونه که سیداحمدالحسن خبر داده بود آنها غذا داشتند؛ سیداحمدالحسن نسبت به اینگونه اخبارات بی اهمیت بوده گویی مختص انصار است، لیکن به درخواست برخی از برادران تدوین شده چه بسا برای مردم مفید واقع شود.

• شیخ حبیب سعیدی:

در یکی از مجالس شخصی با انصار در باره دعوت سید احمدالحسن و اینکه وی فرستاده امام مهدی علیه السلام نیست جر و بحث می‌کرد، در آن اثنا سید رو به یکی از انصار فرمود: آیه ای که مدتی است در ذهنت تکرار میکنی بخوان، و آن انصاری چنین خواند: ﴿أُمَّ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...﴾^(۱۵) (یا اینکه نسبت به مردم [= پیامبر و خاندانش]، و بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند ...)

• شیخ حبیب سعیدی:

روزی یکی از انصار برای اقامه نماز به اذان ایستاد، سیداحمدالحسن در میان آنان نبود و بعد که آنها را دید فرمود: اذان فلانی را در آسمان شنیدم، آیا ممکن است انسانی از هر آنچه در زمین و آسمان است آگاه باشد؟ مگر این که از کسانی باشد که مورد رضایت خدا قرار گرفته اند و آنها را از غیبش آگاه ساخته؛ پس بیاد آورید ای خردمندان.

• شیخ حبیب سعیدی:

سید احمد الحسن به یکی از انصار (ابوزهرا) که همه ذریه اش اناث بود نوید فرزندی ذکور داد، و در این باره روزی ابوزهرا به من گفت که سیداحمدالحسن به من فرمود: ای ابوزهرا اگر به خانه برگشتی (آن زمان در سفر بودم) فرزندت (علی) را خواهی یافت و به

هنگام بازگشت به خانه وعده سید را به فضل و کرم الهی محقق یافتیم: ﴿عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصَدًا﴾^(۱۶)
 (دانای غیب اوست و هیچ کس را بر آسار غیبش آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می دهد).

و نیز ... سید احمد الحسن خبر حبس یکی از انصار را به وی داد و اخبار غیبی سید محقق شد و پس از مدتی به منت و فضل الهی و امام مهدی علیه السلام و دعای شریف حضرتش آزاد شد؛

روزی عازم محلی بودیم، ناگهان سید بازگشت و عرض کرد دو فقره از بیانیه ها را بیاورید با خود ببرم، و هنگامی که رهسپار شدیم، شخصی بیانیه ای طلبید و شخص دیگری نیز از ما درخواست بیانیه دوم نمود، به هنگام عودت علت را جویا شدیم، فرمودند: ندای فرشته ای شنیدم که می گفت بیانیه ها را حمل کن، پس با خود بردم؛ و الحمد لله رب العالمین .

روزی شیخ بدر نزد سید احمد الحسن آمد، شیخ از أدله دعوت مطلع، و مدعی ایمان به آن بود، و پس از گفتگویی با سید ایمانش را نسبت به دعوت ابراز نمود، سید به وی فرمود: تو به این دعوت ایمان نداری، شیخ بدر با سخنانی شروع به دفاع از خود کرد، سید به او فرمود: آیا من از باطن تو آگاه نیستم که به من بگویی ایمان دارم؟؟ می دانم که در قلب تو چه میگذرد تو قبل از ربع ساعت به این دعوت ایمان نداشتی، و حال پس از سخنم با شما و ذکر برخی از أدله اندکی ایمان یافتی ... شیخ از آگاهی سید نسبت به ایمان و عدم آن در درونش مهوت ... و يك سال بعد از آن رویداد شیخ بدر به دعوت انصار امام مهدی علیه السلام گروید، وی همکنون یکی از موقنین به این دعوت است و الحمد لله رب العالمین

• ابو زهراء:

در آغاز ورودم به دعوت امام مهدی علیه السلام و فرزندش سید احمد الحسن، تردیدی در این قضیه گریبان گیرم شد، از شیطان به خدا پناه جستم و با خود گفتم شیطان به جایی که معصوم حاضر است نمی تواند نزدیک شود پس سید فرمود (مرا جواب داد بی آنکه خبرش کنم): آیا میدانستی شیطان عیسی علیه السلام را که بر قله کوهی ایستاده بود ندا داد حال آنکه توان تقرب به او را نداشت؛ و الحمد لله رب العالمین .

• ابو زهراء:

بعد از آن حادثه، خداوند رؤیت مجدد سید احمد الحسن نصیبم فرمود، در آنجا دگر بار مردد شده، یارای دفع شک نبودم، پس از شیطان به خدا پناه بردم، در آن اثنا سید قرآن می خواندند، قرائت خود را قطع کرده و رو به من فرمود: آیا می دانی چه آیه ی نزدیک به این آیه است ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^(۱۷) (هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه آرزو می کرد (و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می ریخت)، شیطان القائاتی در آن می کرد؛ اما خداوند القائات شیطان را از میان می برد، سپس آیات خود را استحکام می بخشید؛ و خداوند علیم و حکیم است) گفتم خیر، فرمود: خدای تبارک و تعالی می فرماید: ﴿... فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ﴾^(۱۸) (اما کفها به بیرون پرتاب می شوند، ولی آنچه به مردم سود می رساند [آب یا فلز خالص] در زمین می ماند؛ خداوند اینچنین مثال می زند!)

و این بار نیز فرمایشات سید جواب تردید درونم بود؛ جهت اطلاع از تفسیر این آیه به کتاب متشابهات مراجعه شود .

۱۷ - حج : ۵۲.

۱۸ - رعد : ۱۷.

• یکی از انصار امام مهدی (ع):

یکی از انصار در محضر سید احمد الحسن بود و بعد از تصدیق دعوت با خود گفت یا صاحب الزمان اگر سید احمد الحسن فرستاده تو باشد به وی امر کن که به یکی از انصار امر کند این ظرف غذایی که پیش روی ایشان است جلوی من بگذارند و در همان لحظه سید امر نمود طعام را پیش رویم بگذارند بی آنکه سخنی بگویم، پس به آگاهی سید به باطنم پی بردم، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.

• داستان میان:

عده ای از مردم که نسبت به دعوت انصار امام مهدی علیه السلام مرتد شده بودند نزد من آمده و متوجه سید احمد الحسن شدند که انگشترها را به دست چپ نهاده بود، یکی از آنان با خود گفت: از صفات مؤمن، تخته (انگشتر به دست نهادن) به دست راست است، پس چرا سید به چپ تخته نموده، و در همان حین سید انگشترها را از چپ به راست نهاد، آن شخص متحیر گشته انصار را از آن مطلع نمود و الحمد لله رب العالمین.

• شیخ حبیب سعیدی:

یکی از انصار که عبد الله نام داشت به من گفت: دختر بچه برادرم مریض احوال بود، و جهت معالجه به اطبای زیادی مراجعه کردیم لیکن شفاء نیافت، روزی در پی بازگشت از طبیب، به خواب رفته سید احمد الحسن را به همراه جماعتی از انصار در عالم رویاء دیدم که برای عیادت طفل بیمار به منزل ما آمده، و صباح، دختر بچه شفاء یافته، در حیاط خانه مشغول بازی دیدیم گوئی هیچگاه بیمار نبوده و الحمد لله رب العالمین.

روزی سید احمد الحسن به معیت دو سه تن از انصار نزد یکی از مشایخ حوزه رفته بی آنکه سبب ذهابشان به آن شیخ را بدانند ... پس از ورود به منزل وی، سید اموری که آنها را از امام مهدی علیه السلام در خفا درخواست نموده بود با خبر کرد ... و بعد از اخبار سید به نهان شیخ، شیخ گفت: خدا را گواه میگیرم که تو مرا از امری خبر نمودی که غیر خدا به

آن آگاه نبود، سید چگونه نسبت به این علم آگاه است؟ به خدا سوگند کسی از این علم آگاه نیست مگر آنکه خداوند او را برگزیده باشد و شایسته آن باشد و الحمد لله رب العالمین. ﴿وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾^(۱۹) (اگر تو را تکذیب کنند (غم مخور، موضوع تازه‌ای نیست) پیامبران پیش از تو نیز تکذیب شدند؛ و همه کارها بسوی خدا بازمی‌گردد).

• شیخ حمید سعیدی:

چندی پیش به مشکلی برخورددم که غیر خداوند کسی یارای حل آن نبود، در حسینیه انصار امام مهدی علیه السلام در نجف اشرف بودم، از خدا خواستم که بواسطه یکی از اولیائش حل این معضل را به من بیاموزد پس وضو گرفته و به خواب عمیقی رفتم، ناگاه با صدای رسای سیداحمدالحسن بالای سرم که در رابطه با حل مشکلم سخن میگفت از خواب برخواستم، به او سلام کرده و کنارش نشستم و خدا را حمد و ثناء گفتم.

چند ماه پیش در مکانی بودم، و در بازگشتم تأخیر ایجاد شد و از رؤیت و وصول به سیداحمدالحسن و انصار بازماندم... شب هنگام بود لذا از امام مهدی علیه السلام مدد جستیم، صباح سید احمد الحسن به دیدنم آمد، و نظیر این اتفاق بارها ﴿... رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ﴾^(۲۰) (پروردگارا! شکر نعمتهایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای به من الهام کن، و توفیق ده تا عمل صالحی که موجب رضای توست انجام دهم، و مرا برحمت خود در زمره بندگان صالحت وارد کن!)

۱۹ - فاطر: ۴.

۲۰ - نمل: ۱۹.

• شیخ محمد حرشاهی:

در حسینیه انصار امام مهدی علیه السلام در نجف اشرف بودم که از سوی نیروهای ویژه دستگیر شدم ... و در همان ایام نیروهای امریکایی با جیش المهدی می جنگید ... در زندان کرامتی برایم روی داد روزی بی هی چیز، حتی یک سیگار، گوشه گیر محبس بودم، و آنانکه در خارج سعی در رهاییم از زندان داشتند تقریباً نا امید شده بودند، یک باره زندانبان مرا صدا زد: محمد کجا ست؟ گفتم بله، گفت: این غذا (دو مرغ سوخاری)، سیگار و مقداری پول، شخصی به نام رعد خارج زندان برایت فرستاد، و به تو سلام می رساند و ... مبهوت مانده با خود گفتم چقدر وفادار. در زندان دوستی به نام رعد داشتم که چند روز قبل آزاد شده بود. و از وضع ضعیف مالی او با خبر بودم لذا به مأمور گفتم به او بگو دیگر باز نگردد، نگهبان او را با خبر کرده و رعد در جواب به او گفته بود که به من بگوید: (دیگر باز نهی کردم و لکن تو فردا آزاد خواهی شد انشاءالله) و روز بعد دو شخص غیر نظامی و شیک پوش نزدم آمده و به نگهبان دستور گشادن درب داده وی بی درنگ در را باز کرده، آنها به چهره هایمان خیره شده و از یک یک ما پرسش هایی نمودند و در آخر یکی از آن دو به من گفت: (همراه ما بیا ابا جاسم)، من نیز با آنها خارج شده، هر سه به اتاق افسر تحقیق رفتیم یکی از آنها به او گفت محمد فوراً باید آزاد شود ... افسر در جواب گفت: آزادیش ممکن نیست مگر با موافقت نیروهای امریکایی ... جر و بحث به درازا کشید تا بالأخره مرا از زندان خارج نموده، به من گفتند سوار ماشین شو، در مسیر به من گفتند آیا می خواهی حسینیه انصار را زیارت کنی؟ گفتم: آری، به هنگام وصول نزدیک حسینیه پیاده شده، و وارد آن شدیم حال آنکه حسینیه متروک و دخول آن غدقاً بود، در آن حین یکی از آنها مرا به آغوش کشید و با هم گریستیم سپس برای دلداری و تسکین دستی به پشتم زد، بعد از آن دوباره به راه افتادیم و این بار مرا به خانه دوستم رساندند و با من وداع کردند بی آنکه خود را معرفی نمایند، علت این همه لطف و اِعتنا به من چه بود؟ چگونه مرا آزاد کردند؟ در جوابم گفتند: چیزی نپرس ما فقط برای آزادی تو از زندان آمدیم، سپس دوستم رعد را دیدم، همدیگر را در آغوش کشیده و او را به خاطر ارسال غذا، پول و ... سپاس گفتم، پس شرمنده روی به من گفت مرا مسخره می کنی و یا قصد سرزنشتم داری، گفتم چرا چنین می گویی؟؟ گفت: زیرا من به ملاقات تو نیامده و چیزی برای تو نفرستادم، و تو

از ضعف حالم مطلعی و از خطورت مراجعه ام به زندان آگاهی؛ و الحمدلله وحده و خدا را بر آنچه می گویم گواه می گیرم .

• سیدضیاء:

من یکی از انصار امام مهدی علیه السلام می باشم و به فضل و کرم خداوند کرامتی برایم روی داد ... خوابی دیدم که صبح روز بعد تحقق یافت ... هنگامی که شیخ محمد در زندان نیروهای ویژه بود یکی از انصار را در عالم رؤیاء دیدم شیخ محمد را در زندان ملاقات کرده و شیخ برگه ای را نشان داد که این کلمات در آن نوشته شده بود: (کشتی را ترك کنید که آنان منتظر تجمع عده ای بسیار هستند تا شما را در کشتی دستگیر کنند) از خواب برخاستم و شیخ حازم را با خبر نمودم هنگامی که از خواب بیدار شدم رؤیاء را برای شیخ حازم بازگو کردم، شیخ گفت: رؤیاء حجتی است بر ما ... به حسینه بشتابیم و انصار را خبر کنیم، کشتی نجات همان حسینه است، پس هرآنکه در آن آید نجات یافته و هر که آن را رها کند هلاک شود، هنگامی که به حسینه رسیدم به انصار گفتیم باید هر چه سریعتر از حسینه خارج شوید ...، چراکه چنین رؤیائی دیدیم، و تقریباً نیم ساعت بعد از خروج ما، نیروهای آمریکایی (لع) حسینه را محاصره کرده ولیکن احدی را در آن نیافتند و این همه به فضل و کرم خدای سبحان بود که همانا خداوند اولیائش را در هر جا که هستند مصون می دارد و بخصوص اگر انصار امام مهدی علیه السلام باشند و الحمد لله رب العالمین .

• ابوسجاد:

هنگامی که اثاث منزل را از نجف اشرف با کامیون به بغداد حمل می کردم، خود نیز با ماشین شخصی ام آن را همراهی می نمودم، وقتی به شهر محمودیه رسیدیم راننده کامیون کنار جاده توقف نموده، گفت: قصد دارم از فروشنده های کنار خیابان سوخت بخرم، گفتم: هرطور که مایلی، من برای ادای نماز کمی از تو پیشی می گیرم، بعد از اتمام نماز منتظر ماشین بارشدم لکن خبری از او نشد، به مکان سابق بازگشتم ولی او را نیافتم سپس به بغداد رفته آنجا هم نبود!! و تا ساعت ۱۰ شب سردرگم مانده بی آنکه از او

خبری بیابم ، أمر را به خداوند موکول نموده رهسپار خانه شدم ... در خواب، کامیون را دیدم، که کنار میدانی در شهرالدوره پارک کرده، راننده نیز در ماشین خوابیده بود، وقتی از خواب بیدار شدم نماز صبح را به جا آورده، عازم آن محل شدم، پس کامیون و اثاث خانه را همان طور که در رؤیاء دیده بودم آنجا یافتم، راننده نیز خواب بود ... و سپاس خدا را بر فضل و نعم و الله بر آنچه گفتم شاهد است .

• کاظم ... ناصری:

در خواب امام مهدی علیه السلام را رؤیت نمودم بعد از طلب هدیه ای هر چند ساده از وی و لویک رشته نخ برای تبرک به او تسبیحی عطا کرد، تعبیر رؤیاء را نفهمید، پس از چند روز راهی کربلا شدم، در آنجا يك انصاری از اهالی نجف را دیدم، تسبیحی سفید ریسمان به دست گرفته بود، او را به من داد و گفت: این تسبیح از طرف سید احمد الحسن است، من و سید نخش را در حرم أبو الفضل العباس علیه السلام یافتیم .

• ابوسجاد:

در مکاشفه ای امام مهدی علیه السلام را دیدم، به شخصی اشاره میکرد که از دعوت سید احمد الحسن خارج شد، امام علیه السلام چنین می فرمود: این شخص (حیدر مشتت) ملعون است، چراکه دست و زبان و چشمش به امام تعدی کرد ... سپس امام، آن مرتد و أتباعش را به زندان افکند، و پس از شش ماه آن شخص و پیروانش به راستی وارد زندان شدند و مکاشفه ام تحقق یافت و الحمد لله رب العالمین .

• ابو محمد:

در ابتدا و قبل از ورودم به این دعوت الهی پیامبر صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم، با حضرتش در میانه پلی که انتهایش به آب میرسید ایستاده بودم، من هم در کنارشان بودم پیامبر صلی الله علیه و آله بسوی انتهای پل روانه شد، من نیز پشت سر ایشان به راه افتادم، عرض کردم شنا کردن نمی دانم ولی تا زمانی که با حضرت باشم باکی نیست پس همراه پیامبر صلی الله علیه و آله

وارد رود شده و از آن سمت خارج شدیم ، باد اجساممان را خشک نمود، پیامبر ﷺ اشاره ای به من کرد که معنایش، بسوی ابا غدیر بروم ... روز بعد به دیدن ابا غدیر که یکی از خویشانم بود رفتم، و همان جا به فضل و کرم الهی به دعوت سید احمد الحسن روی آوردم والحمد لله وحده .

• ابو منند:

هنگامی که دعوت سید احمد الحسن را شنیدم از اشد مخالفین بودم و در مواردی بحث و گفتگوی زیادی با انصار داشتم، پسر م که یکی از انصار بود به علت توزیع بیانیه های جهاد بر علیه آمریکا، که از سوی سید صادر شده بودند به زندان افتاد، هنگامی که این خبر به گوشم رسید سخت از دعوت و انصار انتقاد کردم، هنگامی که به نجف رفته تا به ملاقاتی پسر م بروم سری هم به حسینیه انصار امام مهدی علیه السلام زدم، در آنجا با چند تن از شیوخ انصار دیدار کردم ... و جنگ همه جانبه ای که بر علیه این دعوت به راه افتاده بود با چشمان خودم دیدم ... شبی در حسینیه انصار بودیم و مشایخ در رابطه با دعوت سید احمد الحسن سخن میگفتند، ناگاه بوی خوشی که تا به حال نظیرش به مشام نرسیده بود، استشمام کردم و احساس می کردم که این عطر خوش وارد تمام منافذ جسمم شد و الحمد لله رب العالمین .

• ابو حسین:

روزی در خانه یکی از انصار بودیم که شیخ محمد سوالی از سید احمد الحسن پرسید، یکی از انصار در حالیکه از خستگی سفر آنجا خوابیده بود پاسخ سوال را داد، سید فرمود: آری جواب اینست، پس همه بر محمد و آل محمد صلوات فرستادند والحمد لله رب العالمین ... و هنگامی که علاء (انصاری که در خواب جواب سوال را داد) از خواب برخاست از وی پرسیدم آیا وقتی سخن گفتمی به هوش بودی؟ گفت:

نهی دانم دور و برم چه گذشت و الحمد لله وحده .

روزی از محضر سید احمد در امور مربوط به روزه سوال می کردیم، ماه مبارک رمضان نزدیک بود، سید طالب می گفت سوالی مد نظرم بود در رابطه با ضیق وقت قبل از امساک سحر که اگر انسان مجنب شده مستوجب غسل باشد، آیا می تواند خوردن غذا را بر غسل مقدم بدارد؟ و سید احمد الحسن قبل از اینکه سید طالب یک چهارم سوال را بگوید جوابش را داد بعد به او فرمود حالا چیزی را که می خواهی بگویی کامل کن والحمد لله رب العالمین .

• سید علی:

هنگامی که بخاطر آوردن کلنگ، جهت حفری حسینی به خانه رفته بودم زن برادرم علت أخذ کلنگ را از من پرسید من هم در جواب گفتم که می خواهیم حسینی ای بنا کنیم ... زن برادرم به من گفت: سبحان الله دیشب در خواب دیدم که من حامله بودم و عمه زهرا برای بردنم پیش قابله به خانه ی ما آمده بود، پس به راه افتادیم گویی مسیرمان از کنار حسینی ای می گذشت که اتاق کاهگلی کوچکی بود و بر آن نوشته بود (حسینی انصار امام مهدی علیه السلام) به عمه زهرا گفتم بگذار برای تبرک وارد حسینی شویم ... پس وارد شده در حسینی قابله و زن بارداری که به محض ورودمان پسری به دنیا آورد را دیدیم، از قابله پرسیدیم اینجا چه میکنی؟ گفت: من از انصار امام مهدی علیه السلام هستم ... و خدا را بر آنچه می گویم گواه می گیرم والحمد لله رب العالمین .

روزی قصد سفر به یکی از استانها کردم در حالی که هیچ پولی در جیب نداشتم حتی کرایه، و هیچ یک از برادران انصاری را مطلع نساختم، و به لطف خداوند شب همان روز موفق به دیدار سیداحمدالحسن شدم، از من پرسیدند عازم سفری؟ و آیا پولی داری؟ ... گفتم: خیر، پس هر چه در جیبشان بود به من عطا نمود و چون می دانستم رد کردن دست ایشان کراهت دارد پولها را قبول کرد، و مرا به یاد جدشان امام زین العابدین علیه السلام انداخت هنگامی که هدیه ای به یکی از شیعیان داد که آنرا قبول نکرده و امام در جوابشان فرمود: با این مضمون که اگر ما اهل بیت علیهم السلام چیزی را به شما دادیم آن را پس نمی گیریم .

• حمود... ناصریه:

روز اربعین حسینی پلیسی را دیدم که بی دلیل یکی از زائرین امام حسین علیه السلام را می آزد، با خود گفتم حتماً این پلیس شیعه نیست و به همین خاطر از زائرین امام حسین علیه السلام بدش می آید، پس از مدتی سیداحمدالحسن را دیدم و موضوع را نقل کردم، فرمود: این پلیس شیعی و سید است لکن شخص ظالمی است، بعد از مدتی همین شخص (پلیس) را در خیابان دیدم که شخص دیگری او را سید صدا می زد ، درباره او پرس و جو کرده و فهمیدم که هم سید است هم شیعی، همان طور که سیداحمدالحسن فرموده بود والحمدلله وحده .

• سید عبدالله الغالبی:

روزی فرزندم نور به شدت مریض احوال بود و هر آینه به وخامت وضعش افزوده می شد، به سیداحمدالحسن گفتم: آقام فرزندم نور به سختی بیمار است، لطفاً دعایش کنید، و بریقین بودم چنانچه سید دعایش کند شفاء می یابد، سید در پی طلبم فرمود: از خدا میخوام شفايش دهد ... پس متيقن از تحسن حال پسر م به خانه بازگشتم، پسر م را در آغوش گرفتم ...، چشمانش را باز کرد و گفت: بابا گرسنه ام... و في الحال شفاء يافت و الحمدلله .

• ابو تقوی:

هرگاه سید (حفظه الله) را میدیم و مسئله ای داشتیم بی آنکه لب بگشایم ایشان جوابم را میدادند، الحمدلله به خاطر وجود چنین شخصی در این زمان، زمانی که آکنده از فتنه ها ست، و از این قبیل غیبات به یکی از دوستان گفتم که میخواهم بعنوان هدیه چفیه ای را که سرمی کنم به سید بدهم یا یکی از بازار برایشان بخرم برای اینکه ما به برکت سید به خدا نزدیکتر شدیم، در نهایت تصمیم بر این شد که چفیه ای از بازار برایشان بخرم، شب بود لذا خرید را به روز بعد موکول کردیم، صبح روز بعد سید را دیدم بعد از سلام، قبل از اینکه سخنی بگویم سید فرمودند: آیا مانعی دارد اگر چفیه ام را به تو بدهم و نیز چفیه ای که سرمی کنی به من بدهی، بی درنگ و بی هیچگونه کلامی پذیرفتم زیرا یقین داشتم که ایشان می دانند، دوستم از این امر تعجب کرد و الحمدلله رب العالمین.

• ابو تقوی:

شبى همراه سید در خانه یکی از انصار مشغول تماشای شبکه سحر بودیم (بطور زنده) که یکی از انصار با برنامه تماس گرفته و در مورد قضیه سید احمد الحسن از علی کورانی سوالاتی می پرسید، چند دقیقه از برنامه نگذشته بود که به علت انفجار ترانس اصلی، برق منطقه قطع شد به استثناء خانه ای که در آن بودیم، سید رو به صاحب خانه فرمود: تلویزیون را خاموش کن تا نسوزد.... گفت: چگونه و بعد از دیدن این معجزه !! سپاس خدایی که تصدیق و نصرت قائم علیه السلام را نصیب ما کرد ...

• ابو سجاد:

من و گروهی از انصار امام مهدی علیه السلام روز اربعین حسینی با پای پیاده از نجف به سمت کربلا برای زیارت امام حسین علیه السلام به راه افتادیم، در مسیر مرد کهنسالی در خانه اش از ما پذیرایی کرد، انصار قضیه سید احمد الحسن را عرض کرده و به او گفتند:

فرستاده امام مهدی علیه السلام ظهور نمود، بی ذکر نام سید، پیر مرد گفت: از اهالی بصره است؟ و آیا نام ایشان احمد نیست؟ در ابتدا فکر کردیم دعوت به سمعش رسیده و یا از خلال اعلانیه ها از آن آگاه شده، اما او کلام ما را رد کرد و گفت: سی سال پیش با امام مهدی علیه السلام ملاقاتی داشتم و همان موقع ایشان این خبر را به من دادند و جریان اینگونه بود که روزی مردی اعرابی به خانه ی من آمد من هم از او پذیرایی کردم، به من گفت: در کربلا اذان مغرب گفته شد آمده ام نماز مغرب را در اینجا بخوانم، سخنی که گفت مرا به تعجب واداشت چرا که فاصله ما تا کربلا بسیار است و از سوی نجف از کربلا به ما نزدیکتر بود، شرمگین شده به او چیزی نگفتم زیرا مهمان بود، بعد از اتمام نمازش و قبل از این که از اتاق خارج شود رو به من کرد و گفت: چند سال دیگر امام مهدی علیه السلام رسولی به نام احمد می فرستد و از اهالی بصره می باشد و از اتاق خارج شد، بعد از دقایقی برادران و پسر عموهایم نزد من آمده و گفتند این مرد که بود؟ گفتم نمیدانم، گفتند به محض خروج از اتاق جلوی دیدگانمان ناپدید شد، گفتم او امام مهدی علیه السلام است .

• یکی از انصار:

شخصی ازدواج موقت داشت و به دعوت سیداحمدالحسن ایمان آورده بود و بجز یکی از انصار موثوق، کسی از موضوع خبر نداشت، در جمعه دوم سید در نماز جمعه خطبه می خواند و روی سخنش با من بود، می فرمود: آن عمل حرام است به خاطر نبود شرایط صحیح ازدواج مؤقت.

• ضیاء انصاریه:

از الطاف خداوندی بر ما ورودمان به دعوت امام مهدی علیه السلام و رکن شدید سید احمد الحسن بود، و از جمله اخبارات غیبی: این بود که سید قبل از اینکه سوالی را که در ذهنم بود پیرسم پاسخ گفتند و سوالم این گونه بود که چرا سید می گوید هنگامی که حضرت محمد در ذات فانی گشت و کسی نماند، بجز خدای واحد قهار، و نمی گوید خدای رحمان و رحیم و قبل از اینکه سوالم را به زبان بیاورم اینگونه جواب دادند که حضرت

محمد صلی الله علیه و آله رحمت است پس اگر در ذات الهی فانی گشت چیزی جز عذاب و بلا باقی نمی ماند بدین سبب است که خدای سبحان به حضرت محمد نظر کردند و فرمودند:

﴿فَأِنَّكَ بَاعَيْنَا﴾ (۲۱)

• یکی از انصار:

یکی از اخبارات غیبی سیداحمدالحسن این بود که ایشان روز استشهاد سید محمد محمد صادق صدر(ره) را ماه ها قبل از وقوع خبر داده بودند و این جریان را جمعی از طلاب علم بازگو کردند، سید نیز این امر را در روز استشهاد سید صدر برای طلاب تکرار کردند، و جمعی از طلاب روز جمعه، موضوع را پیگیری می کردند، و متوقع استشهاد سید صدر در نماز جمعه بودند اما بعد از اینکه روز جمعه فرا رسید و سید صدر نیز بی هیچ حادثه ای نماز را به اتمام رساند و به خانه اش بازگشت، طلاب شروع به پرسیدن سوالاتی مبنی بر اینکه چرا پیش بینی شما به حقیقت نپیوست و اتفاقی برای سید صدر نیفتاد؟ سید نیز در جوابشان می فرمود که: انشاءالله خیر است ... و خود ایشان نیز منتظر بود ...، شب فرا رسید و همان طور که خداوند و امام مهدی علیه السلام به سیداحمدالحسن خبر داده بودند محقق شد، بر آن کلام شهود است، و حادثه در همان ماه و همان روزی که خبر داده بود بوقوع پیوست؛ و صدق الله ورسوله وال محمد و بقیه آل محمد صلوات الله علیهم والحمد لله .

• سید ضیاء

روزی در محضر سیداحمدالحسن در نجف اشرف بودم، رو به حضرت گفتم: عرض مهمی دارم، فرمود: ﴿يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ﴾ (۲۲) (گفت فرزندانم! خواب خود را بازگو مکن...) در واقع من همین نیت را داشت، خوابی که هفت سال پیش دیده بودم را برایشان بازگو

۲۱ - طور: ۴۸.

۲۲ - یوسف: ۵.

کنم ولی با جوابی که از ایشان شنیدم دیگر چیزی نگفتم، مدتی گذشت، هنگامی که سید برای گرفتن وضو به بیرون رفتند نزد حضرت آمده عرض کردم: اقلاً اجازه بدهید خوابم را فقط به شما بگویم، فرمود: اگر اصرار داری تعریف کن ... گفتم، گویی به زیارت امیرمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام رفته بودم و آن حضرت در ضریح نشسته بودند و لباسی همچو لباسی که بر تن دارید بر تنشان بود، انگشتی شبیه انگشت شما در دستشان بود و نیز تماماً شبیهتان بود دست ایشان را بوسیدم، به وضوح انگشت نمایان شد و آن نظیر انگشتیست که به دست دارید بی هیچ اختلافی والحمدلله وحده .

• ابو محبتی... کربلا:

احمد فرزندم به سختی مریض بود تب شدیدی نیز داشت، هیچ دواء و درمانی نیز کار ساز نیامد و هر آن، حال و وضعش وخیم تر می شد، بعد از نماز بی آنکه کسی بفهمد دست به دعا برده و از خداوند خواستم که به حق و حرمت سید احمد الحسن پسرم را شفا دهد ... شب هنگام متوجه شدم که تبش پایین آمده و صبح کاملاً شفاء یافت، همسرم به من گفت: دیشب در خواب شخصی سفید پوش دیدم که بر بالین پسرم احمد ایستاده بود، از او پرسیدم کیستی؟ گفت: من احمد الحسن هستم، برای شفای پسرت احمد آمده ام، برگی را که تصویر چشمانی در آن بود از جیبش در آورد و شروع به سوراخ کردن آنها نمود... و بعد از این معجزه الهی همسرم به دعوت سید احمد الحسن ایمان آورد والحمدلله .

• احمد خطاب:

سید احمد الحسن (حفظه الله) ۹ نکته پیرامون مبحث صیحه (ندای آسمانی) به من آموخت و فرمود: انشاءالله ۹ نکته دیگر خود خواهی یافت، هیچگاه تصور نمی کردم بتوانم ۹ نکته دیگر در مورد این بحث بیابم، اما وقتی دست به قلم برده شروع به کتابت کردم به یاری خدا توانستم آن ۹ نکته را بیابم همان طور که سید فرموده بود نه کمتر و نه بیشتر والحمدلله وحده .

• ویران کردن حسینیه نجف:

گروهی از مأمورین دولتی در نجف، دست به تخریب حسینیه انصار امام مهدی علیه السلام در آن شهر نمودند و در همان روز، خدا فرمانده آنها را به سزای اعمالش رساند و دو تن از فرزندان او را هلاک کرد، همان طور که صدام جنایتکار را پس از ویران کردن ضریح امام حسین علیه السلام بسزای اعمالش رسانید، و دو پسرش به هلاکت رسیدند.

• شیخ حیدر ناصری:

در جنگ دومی که بین جیش المهدی علیه السلام و آمریکاییهای کافر رویداد (که بسیاری از علماء اعم از سیستانی در آن به خارج از کشور فرار کرده بودند) سید احمد الحسن چند روز قبل از شروع جنگ به خارج از نجف رفته بودند و هنگامی که جنگ شروع شد و آمریکاییها حلقه محاصره را بر جیش المهدی علیه السلام لحظه به لحظه تنگتر می کردند، من و جمعی از انصار در خانه ام بودیم که سید پیش ما آمد و فرمود: به من امر شده که به نجف بروم ... عرض کردیم که نجف اکنون در محاصره است و کسی نمی تواند وارد آن شود ولی سید مُصر بود که به آنجا برود و فرمود که من به نجف میروم ... من نیز همراهش به راه افتادم و با ماشین بسوی نجف حرکت کردیم ... گویی معجزه ای رخ داد بدون بازرسی از حلقه محاصره ای که آمریکاییهای کافر و پلیس عراق تشکیل داده بودند گذشتیم گویی خداوند چشمانشان را کور کرده بود و اصلاً ما را نمی دیدند پس از ورودمان به شهر به چهارراهی رسیدیم که زیر تیرباران آمریکاییها بود، راننده ماشین را نگه داشت، سید به او فرمود که نگران نباش إنشالله خیر است خداوند حافظ ماست، پس بدون اینکه گلوله یا خمپاره ای به ماشین بخورد، از چهارراه گذشتیم با اینکه شدت آتش آمریکاییها در آنجا زیاد بود، شب هنگام و بعد از نماز مغرب همراه سید هفت بار سوره فیل را قرائت نمودیم پس از آن سید رو به ما فرمود: آمریکاییها از آسمان مورد هدف قرار می گیرند إنشالله، و در همان شب بسیاری از خودروهای نظامی امریکایی در آتش سوخت و پایگاه آنان مورد هدف قرار گرفت و خساراتی جبران ناپذیر متحمل شدند ...

• سید طالب... نجف:

در اوائل ماه جمادی الثانی ۱۴۲۵ هجری قمری در نجف اشرف در محضر سیداحمدالحسن بودم، شنیدم که ایشان زیر لب می گفت: شگفتا شگفتا میان(ماه های)جمادی و رجب، چندین بار آن را تکرار نموده، می گریست و به آسمان نگاه می کرد در آن هنگام من بار سفر زیارت امام رضا علیه السلام بسته بودم، در روز حرکت سید توصیه هایی در برخی امور به من نمود که در اثنا زیارت با آن مواجه می شوم، از جمله دوری از هر تنش با برادرم که آنجا ساکن بود و اینکه از او پرهیزم، با این حال و علی رغم هشدار سید بازین ما برخوردی پیش آمد ... ولی به فضل خداوند در پایان موفق به اتمام زیارتم شدم و الحمدلله؛ در همان حین شعله آتش جنگ در نجف بین جیش المهدی و نیروهای آمریکای کافر برافروخته شد و مرزهای بین ایران و عراق(مؤقتاً) بسته شد از این رو تماسها نیز قطع شده بود ، من نیز برای اطلاع از اوضاع و احوال برادران انصاری وامکان بازگشت وعدم بازگشتم بسیار تلاش نمودم ولی بی نتیجه بود، در آن اوقات صبح یک روز، هنگامی که برای سرف صبحانه جمع شده بودیم یکی از خواهرانم رو به ما گفت: دیشب در خواب سید طالب را دیدم که برای تماس با عراق رفت و با سیداحمدالحسن صحبت نمود و به او گفت: به نجف اشرف برگردد چراکه امام مهدی علیه السلام بزودی ظهور می کند ... به هنگام شنیدن این رؤیاء آرامش خاطر یافتم و سریعاً به نجف برگشتم، تنها دغدغه من به هنگام ورودم به عراق رؤیت انصار بود، در آن موقع با خبر شدم سیداحمدالحسن بیان ۱۳ رجب سال ۱۴۲۵ هجری قمری را صادر نموده، و در آن امر امام مهدی علیه السلام را اعلام نموده و اینکه ایشان مهدی(اول) از آل محمد، و از نسل امام مهدی علیه السلام می باشد و هر آنکه با او بیعت نکند از ولایت امیرمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام خارج است، سپس به دیدار سیداحمدالحسن مشرف شدم، و قبل از تکلمم، به پیشامدِ حین زیارتم خبر داد و این اخبار غیبی نیز به دیگر غیبات ایشان افزوده میشود، پس از آن به ملاقات یکی از انصار که کامپیوتری نیز داشت رفتم و از او خواستم روایت شگفتا شگفتا ... منقول از امیر مؤمنان علیه السلام که سید، پیش از سفرم در ماه جمادی مدام زیر لب زمزمه می نمود نشانم دهد، متن روایت این چنین بود: (شگفتی تمام شگفتی بین جمادی و رجب، آنگاه مردی به پاخاست و گفت ای امیر مؤمنین این چه شگفتی است که از آن در عجبی؟؟ فرمود: و چه

شگفتی عجیبتر از مردگانی که می زنند هر عدو خدا و رسولش و اهل بیت او، و آن تأویل این آیه است، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسُؤُا الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ﴾^(۲۳) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید؛ آنان از آخرت مأیوسند همان‌گونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می‌باشند!)

سبحان الله این سخن را حضرت علی علیه السلام تقریباً ۱۳۵۰ سال پیش فرموده بود و اکنون فرزند ایشان احمدالحسن یک ماه پیش از وقوعش، آن را تکرار کردند و عجیب در این تاریخ حدوث جنگ در نجف اشرف بود که یکی از فرماندهان آمریکاییتصریح کرد: اشباحی از قبرستان خارج گشته و با ما جنگیدند، این خبر به گوش مردم رسید، تا جایی که این خبر در بسیاری از روزنامه های غربی و عربی به چاپ رسید، بسم الله الرحمن الرحيم ﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾^(۲۴) الحمد لله رب العالمين و لعنت خداوند بر منکرین و معاندین و دروغگویان .

• احمد (ابوعلی):

بعد از آدای فریضه نماز ظهر، بانگ آذانی که گویی از نزدیک می آمد را شنیدم، از برادرانم در خانه پرسیدم آیا شما نیز ندای آذان را شنیدید، جوابشان منفی بود، بعد از مدتی به خانه یکی از انصاررفتم، سیداحمدالحسن در آنجا برای اقامه نماز جماعت با صدای بلند شروع به گفتن آذان نمود، هنگامی که صدای آذان را شنیدم دریافتم که آن همان صداییست که قبلاً در عالم رؤیاء شنیده بودم، از آن جهت که بانگ سید در آذان با بقیه متفاوت است و خداوند بر این قولم گواه است .

۲۳- المهدی المنتظر ج ۲ ص ۴۸۰ حاج حسین شاکری ، ممتحنه : ۱۳.

۲۴ - سبأ: ۱۴.

• بشار (ابو حسین):

روزی در محضر سید بودیم و سید احمد الحسن در رابطه با اوضاع داخلی عراق و نیز یکی از مراجع که در قضیه جهاد اهمال کرده بود سخن می گفت که جیش المهدی در آن بر ضد آمریکاییهای کافر قیام نمود، و نیز فرمود: این شخص را برای جایزه نوبل کاندید خواهند کرد... و این جمله را تکرار کردند، و سبحان الله بعد از گذشت چند ماه از فرموده ایشان این اتفاق به وقوع پیوست؛ و خداوند بر سخنم گواه است .

• بشار (ابو حسین):

با ارتداد یکی از انصار که خود از پیشگامان ایمان به این دعوت امام مهدی علیه السلام بود، فتنه ای برفروخت که منجر به ارتداد بسیاری از انصار و حیرت و سردرگمی برخی دیگر در آن زمان شد، وعده ای از انصار به تبعیت از آن نیز از این دعوت خارج شدند و ما که باقی ماندیم حیران و سرگردان گشته نخست شکایت به خدای تعالی برده و سپس نزد ابوتقی یکی از انصار نیک سیرت رفتیم و قضیه سرگشتگی خود با او مطرح کردیم، در جوابمان گفت: از خداوند پرسید حتما حق و صاحب حق را به شما می شناساند ... آنگاه تقی با قرآنی گشوده آمده، می گفت: (بابا برای شما استخاره گرفتم) و آیه این بود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَاتَّبِعُوا حَيْثُ سَمِعْتُمْ** (۲۵) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا و پیامبرش را اطاعت کنید؛ و سرپیچی ننمایید در حالی که (سخنان او را) می شنوید!) پس همه ما بر محمد و آل محمد صلوات فرستادیم و سپاس خدای مرشد و رهنمای متحیرین؛ و خدا را بر آنچه میگویم گواه میگیرم .

• حسن کنانی:

چندی پیش به علت توزیع بیانیه در رابطه با نصرت امام مهدی علیه السلام از سوی پلیس عراق دستگیر شده و آنها مرا تسلیم اسپانیاییها و سپس آمریکاییها کردند، در آن مدت در معرض انواع شکنجه ها و توهینها قرار گرفته، تا جایی که در بازجویی افسر آمریکایی مرا زمین می خواباند و پای بر سرم می گذاشت، ... چند روز بعد برای من و یکی از انصار هم سلولی کشفی^(۲۶) روی داد، پس سیداحمدالحسن را دیدم که نوید آزادیم از زندان را در همان روز به من داد، کشف را سپیده دم دیدم ولی تا عصر خبری از آزادی نشد، شک و وسوسه ای از شیطان گریبان گیرم شد، از شر شیطان به خدا پناه بردم، تا اینکه ساعت ۱۱ شب از سوی اسپانیاییها آزاد شدیم، حال آنکه آنان ما را به اِرهاب (توروریست بودن) متهم کرده بودند بنابراین قضیه رهاییمان بسیار دشوار بود چراکه خود اسپانها عدم آزادی ما را به صراحت بیان کرده بودند، لیکن به فضل از جانب پروردگار و علی رغم خواست آنان از بند اسارت خلاصی یافتیم؛ والحمدلله بر فضل ونعم .

• مکی از انصار:

چندی پیش پیشامدی برایم رخداد که حل کردن آن برایم غیر ممکن بود پس آن را به خداوند موکول کرده چنانچه سیداحمدالحسن حق باشد، خدای تعالی به حرمت او رفع مشکل نماید . در آن زمان نه از انصار بودم و نه به او ایمان داشتم . و به خدا سوگند به یاد دارم و در همان لحظه (مشکل) مقابل چشمانم بی آنکه به امری مبادرت کنم برطرف شد؛ پس سپاس خدایی که نعمش بی شمار و عطایش بی پایان .

• مکی از انصار:

در اوایل این دعوت محمدی شخصی بجز حیدر مشنت را نمی شناختم و هنگامی که سید را ملاقات کردیم، ابو سجاد که یکی از پیشگامان ایمان به این دعوت بود، سید و

جمعی از انصار را به صرف غذا به خانه خود خواند، ... سر سفره غذا، سید رو به انصار فرمود: به مقدار خوردن از این غذا در این دعوت (الهی) ثبات خواهید داشت، سپس رو به حیدر مشتمت کرده فرمود: بسیار بخور که به مقدار خوردن در دعوت ثابت خواهی بود، و سبحان الله حیدر مشتمت به بهانه زهد، چند لقمه بیش نخورد، روزها سپری شد و اخبار غیبی سید تحقق یافت و حیدر مشتمت مرتد گشته از دعوت خارج شد.

• یکی از انصار:

در حسینیة نجف اشرف مشغول به کار بودیم که سید به یکی از استانهای جنوبی رفتند، در برگشت انصار به او سلام کرده و جویای حالش شدند، سید در آن هنگام بیمار بود. وی در جواب شکر خدای به جای آورده ... اما وقتی حیدر مشتمت حال سید پرسید، سید در جوابش فرمود: من خوبم اما تو خوب نیستی، سه یا چهار روز بعد، حیدر مشتمت ادعای واهی خود را اعلام کرده و به همراه جماعتی از انصار مرتد گشته و از دعوت خارج شدند؛ والحمدلله چنان که سزاوار اوست.

• یکی از انصار:

سید احمد الحسن ما را به همراه خود به یکی از اماکن مقدس بردند، و ایشان خود رانندگی می کردند، در مسیر اتفاقی پیش آمد، سپس سید فرمود: آماده شوید که با مشکلاتی مواجه خواهیم شد. یک ساعت یا کمتر. بعد کلام سید محقق شد و در آن حادثه کرامات و غیبیاتی روی داد که نمی توانم آنها را بازگو کنم و خداوند را بر اقوالم گواه می گیرم.

• یکی از انصار:

سید مرا به انجام برخی امور به هنگام بازگشت به استان خود مکلف کرد، وقت رسیدن به استان، عازم انجام امور محوله بودم که شب هنگام سید را در رؤیاء دیدم، عرض نمودم سید در رابطه با کارهای محوله ... فرمود: این را رها کن و بین در نجف

اشرف چه روی می دهد!!، و نمی دانستم در نجف چه حادثه ای رخ داده، ... پس از بیداری دریافتم جمعی از انصار در نجف اشرف دستگیر شدند؛ و خداوند را بر این سخنانم گواه میگیرم.

• کی از انصار:

بعد از ارتداد حیدر مشقت، سید از او خواست به ابو الفضل العباس علیه السلام سوگند یاد کند که خود او یمانی است، چنان که ادعا دارد و همچنین سوگند یاد کند سید احمد الحسن باطل است و فرستاده امام مهدی علیه السلام نیست و مواردی دیگر که حیدر مشقت آن را رد کرده و از ادای قسم امتناع کرد و گفت من فقط درباره یک امر قسم یاد می کنم و آن هم اینکه من یمانی موعود هستم،... بعد از حضور در حرم ابوالفضل العباس علیه السلام، و هنوز سوگندش به اتمام نرسیده بود که از سوی کمیته امر به معروف و نهی از منکر او را با دست بندی بردستانش از حرم مطهر راندند و الحمدلله .

• کی از انصار:

نخستین بار در عهد صدام ملعون راجع به این دعوت محمدی پرس و جو نمودم، می گفتند: شخصی راستگو و یکی از معتمدین حوزه است، جز اینکه در این ادعایش متوهم، و جن زده شده است، پس از مدتی به سمت آنها راه افتاده، صحت و سقم این قضیه را از نزدیک ببینم، وارد محل تجمع آنان شده، بعد از سلام در کناری نشستم، سپس در پی یافت نکات مخالف این دعوت با شریعت الهی بودم، ناگاه چشمم به انگشتر سید افتاد که به دست چپ ایشان بود، این نکته را بی آنکه کسی متوجه شود در کاغذی یادداشت کردم، و خداوند بر سخنم گواه است، اندکی بعد، سید انگشتری را از دست چپ به راست محول کرد .

• سید ضیاء:

ساعت ۲ نیمه شب به جانب سید در حسینیه بودم و به سخنان ایشان گوش فرا می دادم، فرمود: در تورات آمده: (با تمام قلب به من توکل کن و به فهمت (دانایی) اعتماد نکن، در هر طریق مرا بشناس، و من راه تو را هموار می کنم، خود را حکیم مشمار، مرا تکریم کن و خود را به سخنم تأدیب کن)، پس با خود گفتم: (... در هر راه مرا بشناس) ممکن است خداوند حتی از طریق این فرش که زیر پایمان پهن است، مرا هدایت کند، پس در حال نگاهم به کلمه (احمد العلیه) افتاد که بر فرش نقش بسته بود، بی آنکه محل تولید از قصد آن را نگاشته باشند، این فرش اکنون در حسینیه موجود است؛ پس سپاس خدایی که آیات خویش نشانم داد و موالات اولیائش نصیبم فرمود.

• یکی از انصار:

نخستین روز که سید احمد الحسن را دیدم به همراه جمعی از انصار به منزل ابوتقی برای گذراندن شب رفتیم، ... خوابیدم، سپس سید را در خواب دیدم که به من فرمود: برخیز و (فلانی) را لعن کن ... از خواب برخوایم که بعد از آدای نماز او را لعن کنم ولی با خود گفتم قبل از آن، موضوع را با سید در میان بگذارم، و با گذر روزها، شخص مزبور (که سید در عالم رؤیاء امر به لعنش داد)، همراه مرتدین از این دعوت به تبعیت از فتنه حیدر مشقت از این دعوت الهی خارج شد؛

حال خواننده گرامی ترا به خدا قسم اگر این اخبار غیبی از جانب پروردگار نیست؟؟ پس از جانب کسیت؟؟؟ و حال آنکه خدای تعالی می فرماید: ﴿عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلٰی غَيْبِهِ أَحَدًا * اِلَّا مَن ارْتَضٰی مِنْ رَسُوْلٍ﴾^(۲۷) و نیز خدای متعال حکایتی از جن گوید: ﴿فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ اَنْ لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوْا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾^(۲۸) والحمد لله رب العالمين .

در آخر و بعد از این اخبارات غیبی و کرامات و تأییدات الهی، سخنان خدای عز و جل را بازگو می کنیم: ﴿لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾^(۲۹) و نیز می فرماید:

﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾^(۳۰) و فرمود:
 ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا﴾^(۳۱)

(بگو این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس می خواهد کافر گردد! ما برای ستمگران آتشی آماده کردیم که سراپرده اش آنان را از هر سو احاطه کرده است! و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنان میاورند که همچون فلز گداخته صورتها را بریان می کند! چه بد نوشیدنی، و چه بد محل اجتماعی است!).

۲۹ - یونس: ۴.

۳۰ - نحل: ۱۰۲.

۳۱ - کهف: ۲۹.